

قیام، در انتظار اجازه نمی‌ماند و شکست درونی همراه با توهم ناتوانی، هرگز توانمندی به بار نخواهد آورد

در روزگار تحولات بزرگ، آنچه ملت‌ها را بیش از سلطه نظامی در بند می‌کشد، نه تانک و توپ دشمن، بلکه تسلیم‌شدن ذهنی و روحی است؛ حالتی که به مردم القا می‌کند ضعیف‌اند و تغییر، منوط به رضایت دشمن یا اجازه حامی است. این توهم، توان‌ها را به خواب می‌برد و اراده‌ها را فلج می‌سازد تا به جای زمینه‌سازی برای توانمندی، بذر ناتوانی را بکارد.

امروز دقیقاً همین سناریو در سرزمین شام دنبال می‌شود؛ پس از آن‌که پایه‌های نظام فرو ریخت و دیوارهای استبداد شکست و انقلاب تا قلب پایتخت پیش رفت، ناگهان گفتمان غالب برگشت و گفت: «ما کشوری فقیر هستیم، به کمک خارجی نیاز داریم، توان اداره خود را نداریم... ما ضعیفیم، واقع‌بین باشیم و واقعیت را بپذیریم!»

اما خطرناک‌تر از خود احساس ضعف، آن است که تبلیغ این حس به یک سیاست برنامه‌ریزی‌شده تبدیل شود و در ضمیر جمعی کاشته شود تا اراده تغییر و قیام را از کار بیندازد.

این نوع گفتمان، از خلأ زاده نشده، بلکه نیروهای داخلی و خارجی آن را تغذیه می‌کنند؛ نیروهایی که از آگاهی امت، رهایی و اعتمادش به توان تغییر می‌ترسند. هرگاه امت در لحظه در دست گرفتن تصمیم خویش و ابزارهای قیام نزدیک شود، فوراً به او دروغ می‌گویند: «شما آماده نیستید»، «واقع‌بینی یعنی کوتاه آمدن»، «دنیا الآن اجازه نمی‌دهد»... گویی فردا اجازه خواهد داد! یا گویا خیال می‌کنند با این گفته‌ها الله سبحانه و تعالی را می‌فریبند!

در این حالت، «مرحله انتقالی» به یک عقیده سیاسی سخت و خشک بدل می‌شود که در آن، پروژه متوقف، ثروت‌ها منجمد و رهبری با توهم نیاز و ناتوانی در بند می‌ماند و همین ضعف درونی را به جان مردمش تزریق می‌کند.

زمانی که رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم به مدینه وارد شد، نه از قریش اجازه گرفت و نه منتظر شناسایی روم ماند، بلکه دولت اقامه کرد، قانون نوشت، مردان ساخت و با ملت‌ها سخن گفت؛ زیرا او پروژه جهانی و مبدئی برگرفته از وحی در دست داشت و به همین سبب، نصرت‌الله سبحانه و تعالی را دریافت.

امروز، چه زمانی درمی‌یابیم که مشکل ما ضعف واقعی نیست، بلکه توهم ساخته و پرداخته است؟

کی درمی‌یابیم که پایگاه مردمی، جوهره قدرت است؟

در سوریه، پایگاه انقلابی که هرگز شکست نخورده و هنوز توان بخشش و ایثار دارد؛ همان پایگاهی که فرزندان را تقدیم کرد، دارایی‌هایش را بخشید و در سخت‌ترین شرایط پشت انقلاب ایستاد؛ اما پس از سقوط نظام فاسد گذشته، با آن همچون جمعیتی رفتار می‌شود که باید کنترل شود، نه بسیج گردد؛ مردمی که تنها هنگام نیاز به میدان آورده می‌شوند و در زمان اختلاف کنار گذاشته می‌شوند و مدیریت جدید می‌کوشد روح انقلاب و جهاد را در دل این پایگاه خاموش کند.

کی درمی‌یابیم که کشور با تکیه بر پایگاه مردمی ساخته می‌شود، نه به قیمت حذف آن؛ با پروژه‌های اصولی، نه صرفاً با تاکتیک؛ با رهبری صادق و مبدئی، نه با محاسبات پست و مقام و مصلحت دوره‌ای؟

از بزرگ‌ترین آفت‌های قیام حقیقی این است که نقش مردم به سکوت و انتظار فروکاسته شود و نقش رهبران به هماهنگی و تاکتیک محدود گردد تا جایی که پروژه اصلی ناپدید و «اقدام موقت» بر پایه «ما ضعیف هستیم» به سیاستی دائمی تبدیل شود.

خیزش، منتظر برگزاری اجلاس بین‌المللی نمی‌ماند؛ تصمیم سیاسی در سالن هتل‌ها ساخته نمی‌شود؛ عزت از پایتخت‌های غرب گدایی نمی‌گردد. قیام، تصمیمی شجاعانه از درون است؛ پیشروی، حاصل ایمان و پایداری است و توانمندسازی، بخششی از جانب الله سبحانه و تعالی است برای آنان که صدق و اخلاص داشته و استوار مانده‌اند.

در این میان باید میان دو گروه فرق نهاد: آنان که زیر فشار واقعیت مسیر را گم کرده‌اند و آنان که به نام «واقع‌گرایی» از اصول برگشته‌اند؛ اولی را می‌توان با گفت‌وگو و روشن‌گری بازگرداند، اما دومی جایی جز حاشیه سیاست ندارد، نه صدر رهبری.

هر کس تمکین حقیقی می‌خواهد، باید ساز و برگ آن را فراهم کند: پروژه‌های مبدئی، رهبری آگاه، امتی بسیج‌شده، نگاهی به الله سبحانه و تعالی نه به واشنگتن یا آنکارا یا ریاض و اعتماد به نفس نه شکست‌پذیری درونی و خواری.

سوریه نه ضعیف است و نه فقیر؛ سرشار از ثروت‌ها و ظرفیت‌های مادی و انسانی است: نفت، گاز، کشاورزی، موقعیت جغرافیایی بی‌مانند و پایگاه مردمی بخشنده. با این حال، آن را همچون منطقه‌ای ویران و فقیر نشان می‌دهند، گویی انقلاب فقر آفریده است! در حالی که فقر، نتیجه دهه‌ها غارت سازمان‌یافته به دست رژیم اسد است که باید با از بین رفتن ریشه‌هایش محو گردد، نه با بزک یا دور زدن آن.

در نهایت، باز این بحران رهبری امروز است که آشکار می‌شود؛ رهبری‌ای که به پایگاه مردمی همچون باری سنگین می‌نگرد، نه ذخیره قدرت و به جای گشودن آغوش به سوی مردم، در پی مهار آنان است؛ گویی توانمندسازی و کار برای آن تا اطلاع ثانوی و به انتظار چراغ سبز بین‌المللی که هرگز نخواهد آمد، به تعویق افتاده است.

خطر ماجرا تنها در وجود گفتمان شکست‌طلبانه نیست، بلکه در آن است که این گفتمان به مسلمات فکری تبدیل شود؛ مسلماتی که در اجلاس‌ها و پژوهش‌ها تدریس، تکرار و حتی توجیه می‌شوند تا جایی که نقد آن جرم تلقی گردد، به این بهانه که با «واقعیت موجود» و «واقع‌گرایی» که پذیرش فساد واقعیت را اصل خود می‌داند، مخالفت کرده است و در نهایت، هر طرح اصولی و مبتنی بر مبانی، به خیالی دست‌نیافتنی و غیرواقعی تقلیل یابد.

امروز بیش از هر زمان، به گفتمانی صریح نیاز داریم که واقعیت را به محک بگذارد و با وجود اذعان به دشواری‌هایش، با آن سازش نکند؛ گفتمانی که افق امت را بگشاید، نه آنکه او را در اتاق‌های مذاکره زندانی کند؛ گفتمانی که ذهنیت انتظار و خواری را پایان دهد و به جای آن، روحیه پیشروی و عزم را جایگزین کند و سقف اعتماد را به الله سبحانه و تعالی بالا ببرد، نه به سفیران غرب.

تمکین نزد ما مسلمانان، از ایمان به الله سبحانه و تعالی حاصل می‌شود، نه از سازمان ملل. آنچه امروز در آن به سر می‌بریم، لحظه‌ای کمیاب در تاریخ امت است که نباید با ذهنیت ناتوانان اداره شود.

کسی که زمین را در اختیار گرفته، اندیشه‌ها را آزاد کرده و پروژه بین‌المللی را رسوا ساخته است، نباید حتی یک گام چه رسد به چند گام به عقب بازگردد؛ چراکه این عقب‌گرد، به معنای از دست دادن ثمره جهاد و بازتولید نظام فاسد گذشته با شعارهایی تازه است.

وظیفه آن است که در انتظار اعتراف بین‌المللی نماییم و در پی کمک خارجی نباشیم، بلکه پروژه‌های برخاسته از عقیده خود طراحی کنیم، ثروت‌ها و ظرفیت‌های خویش را بازشناسی نماییم. نباید در انتهای صف منتظر رهبری‌های سازش‌کار بمانیم و برای سادگی و انفعالشان کف بزنییم، بلکه باید رهبری صادق و حامل پروژه‌های مبدئی و بی‌مصلحت‌سنجی را برگزینیم.

انقلاب، به عنوان اندیشه‌ای ریشه‌دار در دل‌های مردم، هنوز سرشار از توان است و پایگاه مردمی همچنان با ایمان می‌تپد. اکنون نوبت صاحبان عزم است که آستین بالا زنند و آن را با صدق و استواری رهبری کنند؛ چراکه این لحظه، لحظه قیام است، نه سازش و تصمیم باید همین‌جا، بر روی زمین، گرفته شود، نه در اتاق‌های معامله به دست «نماینده عالی‌رتبه» باراک!

برگرفته از شماره ۵۶۰ جریده الرایه